

هو العليم

حرمت ظلم و کمک به ظالمین

بیاناتی پیرامون: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ

الظَّالِمُونَ﴾

مبانی اخلاق - مجلس دوازدهم

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله سره

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری

قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حرمت شدید ظلم و ستم بر مردم

در قرآن مجید در سوره حضرت ابراهیم که چهاردهمین سوره از قرآن مجید است، در آیهٔ چهل و دوّم دارد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱

«گمان نکن که خداوند علیّی از آنچه که ستم‌کاران بجا می‌آورند غافل است! خدا آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می‌شود و دیگر قدرت بر هم گذاشتن پلک چشم خود را ندارند، تأخیر می‌اندازد.»

دیروز عرض شد که علاوه بر اینکه ظلم و

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۲.

ستم گناه است، کمک کردن به ظالم و ستم‌کار هم گناه است.^۱ امروز چند روایت درباره اصل ظلم و چند روایت درباره اعانت و کمک کردن به شخص ظالم بیان می‌کنیم. کتابی که ما این روایات را از آن نقل می‌کنیم، کتاب سفینه البحار مرحوم محدث قمی است که کتاب بسیار نفیسی است:

در کتاب اُمالی مرحوم صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «بِسِّ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعِدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.»^۲

”بد توشه‌ای مردم برای معاد خود می‌فرستند، که آن توشه ستم بر بندگان خدا است!“

وقال: «مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ، كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ.»^۳

«حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ”آن کسی که از قصاص و تلافی خدا بترسد، دستش را از ستم کردن به مردم باز می‌دارد.“»

و فِي الْخِصَالِ: «إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ؛ فَإِنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!»^۴

«مرحوم صدوق در کتاب خصال حدیث نبوی را روایت می‌کند که: ”بترسید و بپرهیزید از ستم کردن؛ چون ظلم در نزد پروردگار همان

^۱ رجوع شود به ص ۲۴۰.

^۲ الأُمالی، صدوق، ص ۴۴۶.

^۳ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صدوق، ص ۲۷۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

^۴ الخصال، ج ۱، ص ۱۷۶.

ظلمات و تاریکی‌هایی است که در روز قیامت

برای انسان مجسم می‌شود!»^۱

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «اشْتَدَّ غَضَبِي عَلَى مَنْ ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ نَاصِرًا غَيْرِي.»^۱

این روایت در أمالی شیخ طوسی است که

می‌فرماید: «پیغمبر اکرم فرمود: خدا می‌گوید:

”غضب من شدید می‌شود بر آن کسی که ظلم

می‌کند به کسی که یار و ناصری غیر از من

ندارد.»^۲

کیفیت استغفار و توبه از ظلم

و عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال:

«الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظَلَمٌ يَغْفِرُهُ اللهُ وَظَلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللهُ

وَظَلْمٌ لَا يَدَعُهُ اللهُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللهُ

عَزَّوَجَلَّ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ

اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَظَلَمَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ

عَزَّوَجَلَّ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدَعُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ

فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ.»^۲

این روایت در أمالی شیخ صدوق است که از

حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت

می‌کند که آن حضرت فرمودند: ”ظلم بر سه

دسته قسمت می‌شود: یکی ظلمی است که خدا

آن را می‌آمرزد، و ظلمی که خدا از او دست

بر نمی‌دارد و او را یله و رها نمی‌گذارد، و ظلمی

^۱ الأمالی، طوسی، ص ۴۰۵.

^۲ الأمالی، صدوق، ص ۲۵۳.

که به هیچ وجه خدا او را نمی‌آمرزد. و اما آن
ظلمی که خداوند علیّاً اعلیّاً آن را نمی‌آمرزد
شرک به خدا است.»

همان طوری که حضرت لقمان در وصیّت به
پسرش می‌فرماید: **(يُبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ
الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)**؛^۱ «شرک به خدا نیاور که آن
شرک، ظلم بزرگی است!»

”و اما آن ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلمی
است که انسان به خودش و فی ما بین خود و
خدا می‌کند. و اما آن ظلمی که خدا آن را رها
نمی‌گذارد، آن ظلمی است که بین مردم در
معاشرات و معاملات و محاورات و افرادی پیدا
می‌شود که حقّ دیگران را می‌برند؛ خدا این ظلم
را رها نمی‌کند، بلکه مغفرت او را مرهون می‌کند
به اینکه آن شخص ظالم، حقّ مظلوم را اداء
کند.“

مرحوم صدوق در کتاب ثواب الأعمال از
حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه
شریفه: **(إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ)**؛^۲ «خدا در کمین
است!» روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

^۲ سوره فجر (۱۹) آیه ۱۴.

«قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ.»^۱

”خدا در کمین است؛ یعنی پلی روی صراط (راهی که مردم در جهنم باید از روی آن پل بپیمایند) است و کسی نمی‌تواند از روی آن پل عبور کند در صورتی که نسبت به بنده‌ای از بندگان خدا، مظلومه‌ای داشته باشد و ظمی کرده باشد و از حق او بر نیامده باشد.“

در کتاب کافی مرحوم کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي ظُلْمَ أَحَدٍ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا أَذْنَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا لَمْ يَسْفِكْ دَمًا أَوْ يَأْكُلَ مَالَ يَتِيمٍ حَرَامًا.»^۲

”کسی که صبح کند و روزگار خود را بگذراند و نیت نداشته باشد که درباره احدی از بندگان خدا ظلم کند، خدا گناهان [آن روز] او را می‌آمرزد، در صورتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را نخورد.“

باز مرحوم کلینی در کافی از پیرمردی از طایفه نَخَع روایت می‌کند که او می‌گوید:

«من به حضرت أبي جعفر امام محمد باقر عليه السلام عرض کردم: إِنِّي لَمْ أَزَلْ وَالْيَا مُنْذُ زَمَنِ الْحِجَّاجِ إِلَى يَوْمِي هَذَا؛ فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟»

آن پیرمرد به حضرت باقر علیه السلام عرض می‌کند: ”من دائماً از زمان حجّاج بن یوسف ثقفی تا به امروز، والی و حاکم هستم؛ آیا این

^۱ ثواب الأعمال، ص ۲۷۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

کارهایی که کرده‌ام توبه‌ای دارد؟“

«قال: فسكت، ثم أعدتُ عليه، فقال: «لا،

حتى تؤدّي إلى كلِّ ذی حقٍّ حقّه!»^۱

”حضرت ساکت شدند و جواب ندادند؛

دو مرتبه تکرار کردم، حضرت فرمودند: «هیچ

توبه‌ای ندارد مگر اینکه از هر کسی هر حقی را

که برده‌ای به او برگردانی.»^۲

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام

روایت دیگری است:

«قال: إنَّ الله عزَّوجلَّ أوحى إلى نبيٍّ من أنبيائه في مملكة جبارٍ من الجبارين: «أنايتِ هذا الجبار فقل له: إنني لم أستعملك على سفك الدماء و اتّخاذ الأموال، وإِنما استعملتك لتكف عني أصواتَ المظلومين؛ فإنّي لم أدع ظلامتهم وإن كانوا كفارًا!»^۲

”حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خداوند عزوجلّ به سوی یکی از پیغمبرانش که

در زمان و مملکت جباری از جبارین مبعوث به

نبوت شده بود، وحی فرستاد: «به سوی این جبار

برو و بگو: من تو را بر این کار نگماشتم که خون

مردم را بریزی و مال مردم را اتّخاذ کنی؛ تو را

گماشتم برای اینکه دعوت مظلوم را اجابت کنی

و نگذاری ناله‌های مظلوم بالا برود! من از حقّ

آنها نمی‌گذرم، اگرچه همه آن رعیت، کافر

باشند!»^۱

عدّة الدّاعی: «عن النبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم، قال:

”أوحى الله تعالى إلىّ أن: يا أخا المرسلین، یا أخا المُنذرين، أنذِر قومك لا يدخلوا بیّتا من

^۱ همان، ص ۳۳۱.

^۲ همان، ص ۳۳۳.

يُوقَى وَلَا أَحَدٍ مِنْ عِبَادِي عِنْدَ أَحَدِهِمْ مَظْلَمَةٌ؛ فَإِنَّ أَلْعَنَةَ مَا دَامَ قَائِمًا يَصَلِّي بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى يَرُدَّ
تِلْكَ الْمَظْلَمَةَ، فَأَكُونُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ [وَأَكُونُ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ]!^۱ و^۲

«در کتاب عدّه الداعی مرحوم ابن فهد حلی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ”خداوند به من وحی فرستاد که ای برادر پیغمبران، ای برادر ترسانندگان (که مقصود انبیا هستند)، قوم خود را از عذاب خدا بترسان که داخل در خانه‌ای از خانه‌های من و بیتی از بیوت عبادت من نشوند درحالی که مظلّمه‌ای از بندگان من در نزد آنها است؛ چون هنگامی که او مشغول نماز بین دو دست من است، من دائماً او را لعنت می‌کنم تا اینکه برگردد و آن مظلّمه را به دست صاحبش برساند، در این صورت من راه آشتی را با او به اندازه‌ای باز می‌کنم که گوش او می‌شوم که می‌شنود و چشم او می‌شوم که می‌بیند (و دست او می‌شوم که با او قبض و بسط می‌کند)!“»

حرمت اعانه ظالم

این روایات راجع به اصل ظلم؛ و چند روایت هم راجع به اعانت بر ظالم که آن هم فی حدّ نفسه جزء محرّمات است، می‌خوانیم:

[وفی] النّبویّ: «وَعَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ

^۱ عدّه الداعی، ص ۱۴۱.

^۲ سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷۷ - ۳۸۲.

«این روایت نبوی است که می‌فرماید: ”بر سر درِ چهارم از درهای جهنم، سه جمله نوشته شده است: خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اسلام را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اهل بیت پیغمبر را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که ستم‌کاران را بر ستمشان نسبت به مخلوقین کمک کند!“»

مرحوم کشی در کتاب رجال خود روایت دیگری نقل می‌کند:

عن صفوان جَمَّال، قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْءٌ وَاحِدًا!»

«صفوان جمّال (مردی بود که شترهای زیادی داشت و این شترهای خود را اجاره می‌داد و از منافع آن استفاده می‌کرد) می‌گوید: من بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام داخل شدم، حضرت به من فرمود: ”ای صفوان، همه کارهای تو نیکو و پسندیده است مگر یک کار تو!“»

قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّ شَيْءٍ؟

«عرض کردم: فدایت شوم! آن یک کار من که نا پسند است، کدام است؟»

قال: «إِكْرَاؤُكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ!» یعنی هارون.

«حضرت فرمودند: ”تو شترهای خود را به این

مرد کرایه می‌دهی!» و مقصودشان از این مرد،

هارون الرشید بود.»

قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا لِلصَّيْدِ وَلَا لِللَّهْوِ! وَلَكِنِّي أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ (یعنی طریق مکه)؛ وَلَا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي، وَلَكِنْ أُبْعَثُ مَعَهُ غِلْمَانِي.

«عرض کردم: یا ابن رسول الله، قسم به خدا که

من این شترها را به جهت تفریح و فخریه و منافع

شهوانی و برای صید و لهو و لعب کرایه

نمی‌دهم! من این شترها را برای این راه (یعنی

برای راه مکه که زوار را برای اداء مناسک حج به

بیت الله الحرام ببرند) کرایه دادم؛ از طرف دیگر،

خودم هم که متصدی نیستم و غلام‌های خود را

با این شترها می‌فرستم، و آنها می‌برند و

بر می‌گردانند.»

فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، أَيَعُكُ كِرَاءُكَ عَلَيْهِمْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

«حضرت فرمود: ”ای صفوان، آیا این شترها را

که کرایه می‌دهی، کرایه بر عهده آنها می‌ماند تا

شترها برگردند و کرایه تو را بدهند؟“ عرض

کردم: بله، بر عهده‌شان است و باید کرایه من را

بدهند.»

قَالَ: فَقَالَ لِي: «أَتُحِبُّ بَقَائَهُمْ حَتَّى يُخْرِجَ كِرَاءُكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ.

«حضرت فرمودند: ”تو دوست داری که اینها

باقی باشند تا اینکه این شترها برگردند و کرایه

شترها را به تو بسپرنند؟“ گفتم: بله، من دوست

دارم باقی باشند.»

قَالَ: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ!»

«حضرت فرمودند: ”کسی که بقاء آنها را دوست

داشته باشد از آنها است، و کسی که از آنها باشد

با آنها داخل در آتش است!»

قال صفوان: فَذَهَبْتُ وَبِعْتُ جَمَالِي عَنْ آخِرِهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ، فَدَعَانِي. فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جَمَالَكَ.» قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: «لِمَ؟» فَقُلْتُ: أَنَا شَيْخٌ وَأَنَّ الْغِلْمَانَ لَا يَفُونَ بِالْأَعْمَالِ.

«صفوان می گوید: من از نزد حضرت برخاستم و رفتم و تمام شترهای خود را تا آن یک دانه آخر فروختم. این مطلب به هارون الرئیسید رسید و مرا پیش خود خواند و گفت: «ای صفوان، به من خبر رسیده است که تو تمام شترهایت را فروخته‌ای!» گفتم: بله! گفت: «چرا؟» گفتم: من پیرمرد و ناتوان شده‌ام و این غلام‌های من دیگر به اعمالی که وظیفه دارند، وفا نمی‌کنند.»

فقال: «هيهات، هيهات! إِنِّي لَأَعْلَمُ مَنْ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا؛ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ!»
«هارون گفت: ”هیهات، هیهات! من می‌دانم چه کسی به تو اشاره کرده است و این حرف را به تو زده است تا بروی و شترهای خود را بفروشی؛ موسی بن جعفر تو را به این مطلب، اشاره کرده است!“»

قلت: ما لي و لموسى بن جعفر؟ «مرا با موسی بن جعفر چه کار؟»

فقال: «دَعْ هَذَا عَنْكَ! فَوَاللَّهِ لَوْلَا حَسَنُ صَحْبِكَ لَقَتَلْتُكَ!»^۱

«هارون گفت: ”از این حرف‌ها دست بردار! قسم به خدا اگر ما با تو سابقه صحبت‌ها و معاشرت‌های نیکو نداشتیم، گردنت را

^۱ رجال الکشی، ص ۴۴۱.

می زدیم!»

نحوه توبه حقیقی از گناه کمک به ظالمین

مناقب ابن شهر آشوب روایت دیگری از پسر ابو حمزه ثمالی که اسمش علی بن ابی حمزه است، نقل می کند:

من رفیقی داشتم که در جوانی از نویسندگان بنی امیه بود. یک روز به من گفت: «من می خواهم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برسم؛ برای من اجازه بگیر!» من استیذان کردم و اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. هنگامی که داخل شد، سلام کرد و نشست.

ثم قال: «جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَا لَا كَثِيرًا.» و
أَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ.

«هنگامی که نشست عرض کرد: ”فدایت شوم! من در دیوان این دسته از مردم (یعنی بنی امیه) هستم و از دنیای آنها مال زیادی به دست آورده‌ام.“ (راوی حدیث که پسر ابو حمزه ثمالی است می گوید:) البته مطالبی هم گفت که من از یاد کردنش إغماض می کنم و نمی گویم.»

حضرت فرمودند: «اگر بنی امیه کسی را که بر آنها کتابت کند و دیوان و دفتر آنها را اداره کند، پیدا نمی کردند و کسی که به این طرف و آن طرف حرکت کند و فیه و غنایم را برای آنها بیاورد، پیدا نمی کردند و کسی را که از طرف آنها جنگ کند، پیدا نمی کردند و کسی که بر جماعت آنها

حاضر بشود، پیدا نمی کردند؛ حقّ ما را سلب نمی کردند! و اگر مردم آنها را و آنچه آنها در دست داشتند رها می کردند، فقط چیزهای خیلی در دست های آنها می ماند! (به واسطه توجّه مردم به آنها، حقّ ما را سلب کردند و در عالم ستم روا داشتند!)»

جوان عرض کرد: «جُعِلت فِداک! فهل لی من مَخْرَجٍ منه؟»

«از این کاری که کردم مخرج و راه فراری هست؟ حالا چه کنم؟»

قال: «إن قلتُ لك، تفعل؟» قال: «أفعل!»

«حضرت فرمودند: ”اگر بگویم عمل می کنی؟“ گفت: ”عمل می کنم!“»

قال: «أُخْرِجْ مِنْ جَمِيعِ مَا كَتَبَتْ فِي دَوَانِينِهِمْ؛ فَمَنْ عَرَفَتْ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ! وَأَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.»

«حضرت فرمودند: ”برخیز و برو تمام اموالی که از دواوین بنی امیه گرفته ای، از مال خودت خارج کن؛ آنچه را که صاحبانش را می شناسی به دست صاحبانش برسان، و آنچه را که نمی شناسی، تصدّق بده و به فقرا بده! اگر این کار را کردی، من بهشت را برایت ضمانت می کنم.“»

[قال: فأطرقَ الفتى رأسه طويلاً؛ ثم قال: «قد فعلت، جعلت فداك!»]

قال ابنُ أبي حمزة: فرجعَ الفتى معنًا إلى الكوفةِ فماتَرَكَ شَيْئًا على وجهِ الأرضِ إلّا خَرَجَ مِنْهُ حتّى ثيابُهُ الّتي كانت على بدنِهِ!

قال: فَفَسَمْنَا لَهُ قِسْمَةً وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَ بَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ. (قال: فمأتى عليه إلّا أشهرٌ قلائلٌ حتّى مَرَضَ فَكُنَّا نَعُودُهُ. (قال: فدَخَلْتُ عليه يومًا وَ هو في السُّوقِ، (قال: ففَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ

قال لي: «يا عليّ، وفّي لي والله صاحبك!»

قال: ثمّ مات فتولّينا أمره، فخرّجتُ حتّى دخلتُ على أبي عبد الله عليه السلام، فلمّا نظرتُ إلى قال: «يا عليّ، وفّينا والله لصاحبك!»

قال: فقلّلتُ: صدقتَ، جعلتُ فداك! هكذا والله قال لي عند موته!^۱

«جوان مدّت زیادی در حال تفکّر سر به زیر انداخت، بعد گفت: ”فدايت شوم، تصميم خود را گرفتم و اين کار را انجام مي دهم!“

راوی می گوید: جوان همراه ما به کوفه برگشت و همه اموالش را حتّی لباسی که در تن داشت، طبق فرمایش امام خرج کرد، و ما برای او مالی قرار دادیم و لباسی خریدیم و مخارج او را برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض شد و ما از او عیادت می کردیم.

روزی به دیدنش رفتم و او در حال جان دادن بود، چشمانش را باز کرد و گفت: ”ای علی، قسم به خدا رفیقت (امام صادق علیه السلام) به حرفش وفا کرد!“ و سپس جان داد.

ما امور کفن و دفن او را انجام دادیم تا اینکه در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، تا نگاهشان به من افتاد فرمودند: ”ای علی، قسم به خدا ما به ضمانتمان برای رفیقت وفا کردیم!“ من گفتم: درست است، فدايت شوم! وقت جان دادن همین را گفتم!“]

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۲۴۰.

